

اجتماعیات

آیا میشود سعادت حقیقی را سراغ کرد؟

سناغلی بیشتون محمد رسول خان قندهاری

درمقابل این سوال وهله سوال دیگری پیدا میشود که سعادت خود چیست! پس برای آنکه موضوع روشن شده و بحث حکمیت علمی امتیاز خود را از حکمیت ذوقی حاصل نماید ذیلاً داخل بحث میشویم :-

این مطلب از بدو انسان اولیه که هدف آمال قرار گرفته و تادم حیات انسان آخری دوام خواهد کرد طبعاً یک مسئله نهایت پیچیده آمده و اغلباً علاقه مهمی با فلسفه حیات میرساند که آن خود در نزد دانشمندان عصری قضیه لاینحل بوده و بطور یقین بران حکم نشده است. غرض این است که در اطراف این موضوع قبیل وفالی زیاد بعمل آمده تا با الاخره صدایی آهنگ شده. بعد از آنکه سعادت را تکمیل احتیاجات، و با ترک آنها نامیده و در نتیجه مقصود این و آن که عبارت از یک خوشی مطلق بوده بحصول نه انجامیده است. بر موهوم بودن آن اعتراف کرده و یا مجبوراً بخوشی آتی، و نسبتی اکتفا کرده اند. - بهر کیف در بنیاده روی هم رفته با عقائد ذیل بر میخوریم: کسانیکه بوحده علاقه مند اند این دسته اشخاص بر حکومت روح قایل بوده چون روح مجرد است آنها سعادت را در تجرید دانسته بدات را بسعادت قریب تر، و سعادت را در تجرید و عدم یابندی علائق، و با عبارت جامع تر در بر تری مادیات میدانند دسته دیگری که در مادیات توغل کرده و بر تکمیل احتیاجات عقیده دارند این چنین اشخاص کثرت را منبع سعادت شمرده بطور مطلق مدنیت، و قسمت اثنای آنرا سعادت می شمارند - بر عکس یک جنبه دیگری که حقایق امور را اعتباری میدانند چون اعتبارات همیشه تحت قانون تبدل است از آنرو متردد شده بالاخره سعادت را یک امر وهمی تصور میکنند - خلاصه هر کدام از دسته های مذکور نظر بتناسب شان با روح و ماده و یا با قضای غلبه آنها

اظها رات مختلفی را کرده اند که اینک مختصر آ بشر ح آنها پرداخته میشود :-

توده اول که برخلاف کثرت بوده و میخواهند از نشاط روحی محظوظ باشند آنها عقیده دارند که در تمام موجودات یک قوه غالبه، و خفی موجود است که باعث آینه گردشها، تکانهها، و یا به دیگر عبارت آینه گراقتراها و اتصالها بوده و نظر بموارد مختلفه عناوینی را دارا و بیل، جاذبه، عشق و غیره از تعبیر شده است. این قوه وقتیکه در عنصر العمل (که انسان است) از راه ذوق و احساسات حلول میکند حقیقت خود را بیشتر، و واضح تر نشان داده و باعث حاکمیت مطلق بنام آرزو، محبت، صمیمت خود را جلوه گر میسازد جای تردیدی نیست که در او ادیهای تاریک و پریبیچ زنده گی چیزیکه انسان را با شهامت، و جرأت با استقبال متاعب و مشکلات حیاتی و ادار ساخته و با دارا بودن اینقدر توانائی و قدرت او را نسبت بموجودات دیگر حاکمیت، و امتیاز می بخشد منشاء آن همان میل، و با عشق است که بطور کلی سعادت هم وابسته به تکامل آن است و پس؛ پس از اینجاست که مراتب عشق، و صمیمت هر قدر خالص، و با روح اعتماد، و خلوصیت مزوج باشد بهمان اندازه روح مانیز از سعادت حقیقی منبع گرفته و در صحنه تاریک زنده گی متجلی میشود و با استمانت این نور، و تجلی بسهولت مخاطرات ظلمت را عبور کرده بر ندگانی جاوید وصل میشود، و الا بر عکس اگر هدف خود را تغییر داده سعادت را در کثرت جستجو نماییم آنکه جای شک نیست که داخل زمینه رقابت شده و باعتبار تماس منافع طبعاً مجبور بقیودات، و تحدیدات لازمه شده روح اعتماد و صمیمت را در خود خفه میسازیم - چنانچه یک نظری را بمقابل انداخته دوره صباوت را بشکریم که همان نشاط و با روح آزادی را که در حال بدات داشته و از غبار

مدنیت شسته ، و معصوم در یک جهان نورانی حیاتی را بسر میبردیم ، حالا نمیشود آن را دردوره ما بعد (مدنیت) خویش سر اغ کرد و رو به معرفت هر قدر دروغگو باشیم از طرف مقابل بهمه حال صداقت را تقاضا داشته و یا وقتیکه خود ما صداقت منسوب شده و بر ما اعتماد میشود ازان - راضی ، و خوشنود میگردیم ، پس از روی این مقدمات بخوبی ظاهر است که حالت بدایت بسعادت فریب تر بوده و بهر اندازه که غبار رفع یرستی ، و احتیاجات حایل میشود بهمان پیمانه فروغ محبت و اعتماد کم شده بشر داخل مرحله بدیختی میگردد - و در یک فضای لایتناهی بیپوده دست و پا زده چیزی را میخواهد (سعادت) که در آن نیست ، و مقصودی را میطلبد (مادیات) که ناپوره کردنی ، و تمام شدنی است .

دسته دیگری که طرفدار کثرت بوده و ازین ناحیه داخل استدلال میشوند آنها عقیده دارند که انسان نسبتاً کامل ، و جاذبه و میول او هم کاملتر خلق شده حتی وظایف خلافت ، که قسمت مهم آنها مربوط معاملات است بدو تقویض گردیده در اینصورت غرار ، و قوا ، جلی او نیز مقتضی است که بطور کامل بکار افتاده منحصر ، و محدود نباشند یعنی همیشه مصروف امور اجتماعی بوده و در طی این مراحل که اولین سر منزل جلال ، و عظمت انسانی را قدم گذارده لباس خلیفه الله را در بر میکند خوشبختی خویش را نیز در اكمال و طائف اجتماعی جستجو کرده باشد چنانچه سعادت فرموده است :

سعادت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلوق نیست

و قول حضرت فخر کائنات علیه افضل التجیات که خیر الناس من یقع الناس نیز بصراحت تأیید این مدعا را مینماید ، هر چند ذکر رفع در اینجا بطور مطلق است اما انصراف آن در قسمت کلی بازم به نوع مادی بیشتر بر میخورد که برای تکمیل احتیاجات اساس قوی بوده و در نتیجه طبعاً مدنیت را بار میآورد - با عکس سستی ، و عطالت که متر فواید اجتماعی نیست هر گاه قوا ، انسان بدان عادی شده و در مفاد شخصی استعمال شوند یعنی در حال بدایت مانده و اصلاح نشوند اینگونه قوا ، با اتفاق جمیع مسالك و ادیان مفسده ماده و معنی بوده از عظمت استعداد آنها کاسته میشود .

حالا باید ملاحظه کنیم که سعادت چگونه در اثر انظار اعتباری قیافه و همی را بخود گرفته و حقیقت آن مشبوح میشود - فلاطون می گوید انسان وقتیکه برا خلاق عالیه و ملکات فاضله دست یافته و ازان محظوظ میشود برایش سعادت است ، این تعریف اگر چه نسبت به نظریات مطلقه اعتباریون عمیق تر است مگر هنوز هم برای تحدید مراتب سعادت کفایت نمیکند چه به ملحوظ این تعریف در حالیکه فیلسوف مذکور بربك حد معینی قائل نشده است ، پس معلوم میشود که سعادت هر کس نظر بادرک و زعم همان شخص بوده و در حالیکه ادراک نیز باختلاف حال ، و زمان تغیر خوردنی است البته يك استاد قوی بیان شده نمیتواند - چنانچه فیلسوف مشهور فرانسه گوستا لوبون می گوید :

خطاها بیهم تعقیب میکنند وقتی خواهد آمد ازیشکه حالا بدان قناعت داریم برین نیز حکم خطا خواهیم کرد - ازینجا نیز معلوم است که اگر خطارا در حقائق امور فرس کرده و این حقائق را نسبت به اقتضای ذاتی متغیر بدانیم اینوقت سعادت يك مفهوم قابل اعتمادی نداشته و بران اتکاء نمی شود چه در حالیکه خطا حتماً آمدنی است پس چگونه انسان بر زعم خود فریب خورده برای حدوث وقایع خطا زندگی کند ، و یا بر آن اتکاء نماید - و اگر حقائق را مثبت دانسته خطا زاده اعتبارات شمرده شود ، در اینصورت چون اعتبارات متفاوت بوده تابع تربیه و اخلاق و یادست خوش حوادث و زمان است لا بد اصل حقیقت در خلفا مانده و در طی این اختلالات رفته ، رفته و همچیره آنرا می پوشاند .

پس در صورتیکه بدایت ، و مدنیت هر دو باعث استناد و آرام مطلق نیست و در عین حال ادواق و امیال بیهم مقتضی تلاش است که ازین تلاش خود همان است که نتیجه مطلوبه گرفته نمی توانیم ، زیرا بطرف ساده گی ، و بساطت لول خورده مقارن ترکیه روحی زنده گی اختیار کنیم آن هم به تنهایی باعث اختلال نظام کلی عالم خواهد شد ، و اگر بجانب مقابل دور خورده بکسر در آن انهماک نماییم ؛ این طریقه نیز بجائی منتهی نشده است ، چه ماده کثیف است و مجاور آن طبعاً کسب کثافت نموده و بسبب جمال ظاهری آن تحت تاثیر و غلبه میرود ، و اینچنین اشخاص مغلوب در نتیجه تمام حقائق را از نقطه نظر بدست آوردن مطلق ، نگاه کرده لابد در یک تلاش متنادی ، و بی اراده

مانده می‌بیند، و می‌جویند، نمیدانند تا کی؟ و کجا؟ پس معلوم نشد که چه باید کرد؟ درین فرصت تعمق باید کرد که در وقت خستگی احیاناً ماوشما همه در خود حس کرده‌ایم که یک چیز نامعلومی را عقب گذاشته و در خود احساس یک کم‌ورت را می‌کنیم. این همان فرصت است که ما به عظمت خود رجوع کرده یک‌شبی بسیار مهم و محال را می‌طلبیم که در دست افتاد مانست، و به تناسب این آرزو - تلاش، و عملی را جستجو می‌کنیم که در نتیجه باید یک‌جائی برسیم که اعداد عناصر در زردو خورد نبوده، تقاضای روح و ماده هر دو دست وحدت بهم داده و در آنجا یکی از طرفین اول نخورده باشیم آنجا نه شکایت روح باشد نه از ماده - آنجا کثرت و تجرید جمع شده رزق و نعمت باشد احتیاج نی، عشق و محبت باشد تلخی هجران نی - آنوقت مناسب عظمت خود آرام گاهی یافته، و همان‌گم کرده خود را (سعادت جاوید) با کمال فراغ خاطر در آغوش گرفته باشیم - اینگونه اهترا ذات باطنی را که ماوشما همه در وقت دل‌تنگی و تجرید با آنها بر می‌خوریم و چیزهایی را می‌خواهیم که اجتماع آنها در دنیا محال است و یا اگر از نقطه نظر زعم و اعتبار فی الجمله یک نقطه مطلوبه برسیم آنهم در بین نسبت فوق و تحت واقع بوده اطمینان خاطر ما را فراهم نمی‌کنند پس بروی این اساس عقلاً بمانتابت میشود که با اینهایی که درین دار بر می‌خوریم و آرزوی ما را تحریک میکنند مشت نمونه ایت که ما را بطرف خروار دلالت مینماید، و اگر باری بدستورات متین اسلامی نظر کنیم تماماً موئید اینند عااست یعنی انسان را در حدود روح و ماده هر دو بی‌بهره نگذاشته از یکطرف اگر به تزکیه روح و اخلاق امر کرده است از جانب آخر به سعی، و مجاهدت و تحصیل علم، و کسب حلال، و آماده‌گی در مقابل اعداء، باو امر قطعی توصیه کرده ولی انسان را از راهی میرد که تمام مطالب در ضمن تکمیل گردیده و در موافقت

هیچکدام آنها از عظمت او کاسته نشده مغلوب و محکوم نشده باشد. چه اسلام بخوبی فهمیده است که در دنیا آرزو و امبال همیشه در مقابل تضادفات، و تضاد مات منبیر شده افکار را تابع خود می‌سازند و گفته خواهد شد که انسان یک هدف نامعلومی را تعقیب میکنند که اینگونه تعقیب را به ما خولبای بشر با ایستی تعبیر کرد. اما با این مرض وقتی انسان دوچار میشود که در عرصه طبیعت قدم زده سعادت را ازین ناحیه جستجو کنند، و الا برتر شده بما فوق الطبیعه علاقه پیدا نماید یعنی سعادت زادر رضای او تعالی طلب کند آنوقت با تمام اطمینان خاطر از وسوسه این مرض خلاص شده چون کار با ما فوق الطبیعه است طبعاً از ذنات سفلی رهبده و با همان تلاشیکه در انهم ملحوظ رضای خدا بوده و بدون هرگونه ساخت و غرض حقیقتاً برای مفاد جامعه است زنده‌گی خواهد کرد، و به این ترتیب اگر موفق شویم و افعلاً جای تردیدی نیست که اعمال ما بدون اظهار خسته‌گی و انتظار اجرت خالص شده یک اخوت و اتحاد حقیقی را بلامظا هر ه وریا مالک خواهیم شد، خدا را که عالم الغیب میدانیم کارهایی را مرتکب نخواهیم شد که دران ضرری متصور بوده و خلاف شئون مسلکی ما باشند اغنای ما کریم، و فقراء ما بی طمع بوده رقابت و بدبینی در بین نخواهد ماند، اطاعت اولوالامر را بصمیمیت کرده نعمت این حیات اسلامی، و استقلالی را متشکر خواهیم بود مفاد دیگران را بر مفاد خود ترجیح داده به سعادتی که دریک دارد دیگری وعده داده شده امیدوار خواهیم بود، و با دارا بودن این اوصاف اگر برادران ما این دستورات ثابت را فراموش نکرده و این مراسم سترگ را تعقیب نمایند شك نیست که سیادت هم حق آنها بوده دوباره بجلال و عظمت از دست رفته خویش خواهند رسید، این بود سعادت و طریقه آن !!